

بسم الله  
هذا ما كنت لذي  
وكلت به من اهلك

# فصل دوم - ادبیات حسیت

تاج الملوک  
میرزا...

الله

وزیر...

...

*[The main body of the page is dominated by dense, highly stylized calligraphy in a cursive script, likely Shikasta. The text is written in black ink on aged, yellowish paper. The calligraphy is extremely fluid and overlapping, with large, sweeping loops and flourishes. Some legible fragments include 'بسم الله', 'وزیر...', and 'الله'. The overall appearance is that of a highly decorative and expressive handwritten manuscript.]*



## ادبیات چیست؟

کارکرد هر چیزی تابع ماهیت آن است. بنابراین برای آنکه بدانیم ادبیات چه کارکردی دارد ابتدا باید ماهیت آن را بازشناسیم. باید بدانیم که ادبیات برای چه خلق شده است و ماهیت اولیه آن چه بوده است؟ و آیا در ماهیت آن در طول تاریخ تغییری ایجاد شده است یا نه؟

بی شک درست‌ترین و عاقلانه‌ترین شکل کارکرد هر چیزی آن است که براساس آنچه که هست یا بر طبق ماهیت اصلی آن به کار رود. با این همه ممکن است اشیا در طول تاریخ، ماهیتشان و در نتیجه کارکردشان تغییر یابد. مثلاً یک چرخ خیاطی قدیمی به عنصری زینتی بدل شود و یا پیانوی چهارگوش قدیمی که دیگر به کار موسیقی نمی‌خورد میز تحریر مفیدی گردد.

هر مفهومی که از ادبیات در ذهن داشته باشیم در جستجوی بیرونی خود برای یافتن عین مرتبط با آن مفهوم، خواه ناخواه به آثار ادبی، اعم از شعر و نثر می‌رسیم یعنی به این غزل، آن رباعی، این رمان و آن داستان و... که همگی عین ادبی یا مصداق خارجی مفهوم ذهنی ادبیات‌اند. پس برای شناخت ماهیت ادبیات، باید به سراغ همان مصداقهای خارجی ادبیات رفت. سؤال اینجاست که کارکرد این مصداقهای ادبی چیست؟

در بررسی هر شعر یا هر نثر به عنوان یک اثر ادبی یا یک پدیده هنری، نخستین چیزی که نظر ما را به خود جلب می‌کند صورت مادی یا شکل عینی آن است. همین شکل عینی است که مثلاً داستان را از مقاله، غزل را از رباعی، رمان را از داستان کوتاه متمایز می‌کند. از این رو می‌توانیم بگوییم که هر شکل عینی ادبی، ماهیت و کارکرد خاصی دارد. مثلاً کارکرد «غزل»، از قدیم بیان احساس شخصی شاعر، کارکرد قصیده، مدح و وصف و...، کارکرد رباعی بیان مسایل فلسفی، کارکرد «مثنوی» بیان داستانهای عاشقانه، عارفانه و نیز آموزشهای اخلاقی و حکمی و با مثلاً کارکرد

داستان، آموزش مسایل اخلاقی، عرفانی، اجتماعی بوده است. بدین ترتیب هر عین ادبی، کارکردی داشته است که گاه این کارکرد در طول تاریخ تغییر یافته است. برای مثال کارکرد غزل در قرن چهارم و پنجم با کارکرد آن در قرن هشتم و یا در زمان حاضر بسیار متفاوت است. مثلاً اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی که در غزل امروز دیده می‌شود در غزل‌های قرون اولیه دیده نمی‌شد. همچنین است تغییری که در ماهیت داستان ایجاد شده است. داستانهای گذشته تنها به آموزش اخلاق و حکمت و احیاناً بیان عشق و عرفان می‌پرداختند حال آنکه داستانهای امروزی به تشریح زندگی انسان با نفوذ در روح روان او می‌پردازند.

با این همه، چون همه این مصداق‌های ادبی را تحت عنوان «ادبیات» بررسی می‌کنیم بهتر آن است که از تعبیر کلی ماهیت و کارکرد ادبیات در مفهوم کلی آن سخن بگوییم.

تاریخ زیبایی‌شناسی هنر در اصلی خلاصه می‌شود که «لذت» و «سودمندی» ساختمان آن را تشکیل می‌دهد. از این رو، ادبیات باید «لذت‌بخش» و «مفید» باشد؛ اما هر یک از این دو صفت، به تنهایی تصور نادرستی از وظیفه ادبیات را به دست می‌دهد. براساس این دیدگاه، ادبیات باید لذت‌آفرین باشد و حس زیبایی‌شناسی انسان را ارضا کند و در عین حال فایده‌ای در برداشته باشد. در برابر این نظریه که ادبیات لذت می‌بخشد (مانند هر لذت دیگر) این نظر قرار دارد که ادبیات مثل هر کتاب درسی دیگر، تعلیم می‌دهد. به تعبیر دیگر، در برابر این نظریه که شعر «تبلیغ»<sup>۱</sup> است یا باید باشد این دیدگاه قرار دارد که شعر تصویر و صوت محض است یعنی نقشبندی بدون هیچ پیوندی با جهان عواطف بشری است. گروهی ادبیات را سرگرمی و بازی و لذت محض می‌دانند و گروهی دیگر آن را «کار» می‌شمارند. هیچ یک از این دو نظریه به تنهایی کامل و پذیرفتنی نیست. اگر گفته شود ادبیات «بازی» یا «سرگرمی» خود انگیزه‌ای است احساس می‌کنیم که نه حق مراقبت و مهارت و طرح‌ریزی هنرمند ادا شده و نه به جدی بودن و اهمیت ادبیات توجه شده است. اما اگر گفته شود که شعر «کار» یا «صناعت» است، احساس می‌کنیم که شادی ناشی از آن، نادیده گرفته شده است. پس کارکرد ادبیات، از یک طرف «لذت‌بخشی» و از طرف دیگر «فایده‌رسانی» است. البته لازم نیست فایده ادبیات را در ملزم کردن خواننده به اطاعت از درس‌های اخلاقی دانست. «مفید» یعنی آنچه وقت را ضایع نمی‌کند. یعنی چیزی که در خور توجه جدی است نه آنچه که وسیله وقت‌گذرانی است. و «لذت‌بخش» یعنی آنچه باعث ملال خاطر نیست؛ به حکم وظیفه نیست؛ یعنی چیزی که پاداش آن در خودش است.

---

۱ - حقیقت آن است که هنر والا یا هنر خوب و یا اصولاً هنر، نمی‌تواند تبلیغ باشد، اما اگر دامنه شمول آن را وسیع‌تر کنیم، این معنی از آن برمی‌آید که هنرمند، آگاهانه یا ناآگاهانه می‌کوشد خوانندگان را چنان تحت تأثیر قرار دهد که نگرش او را نسبت به زندگی بپذیرند. البته این تأثیرگذاری بر خواننده، همیشه غیرمستقیم و تلویحی خواهد بود.



چنین حکمی که ادبیات باید «لذت بخش» و «مفید» باشد هم «ادبیات والا» را شامل می‌شود و هم «ادبیات نازل» را. با این تفاوت که لذت و فایده‌ای که خواننده یا شنونده از آثار نخستین برمی‌گیرد، بسیار بیشتر از لذت و فایده‌ای است که از خواندن آثار گروه دوم می‌برد.

هنگامی که اثری ادبی وظیفه‌اش را به درستی انجام می‌دهد، دو کیفیت «لذت» و «فایده» نه تنها همزیستی دارند بلکه درهم آمیخته می‌شوند. باید یقین داشته باشیم که لذت ادبیات لذتی نیست که از میان ارزشهای ممکن دیگر برگزیده شده باشد، بلکه لذتی است والا تر. زیرا محصول کوشش والا تری است که همان «تأمل بی‌غرضانه» است. فایده، یعنی جدی و آموزنده بودن ادبیات. جدی بودن لذتبخش است نه جدی بودن وظیفه‌ای که باید انجام شود یا درسی که باید فرا گرفته شود. جدی بودن است زیبایی شناختی. آنچه گفته شد، به کارکرد و ماهیت کل ادبیات و همه مصداقهای عینی آن، مربوط است اما همچنانکه اشاره کردیم «انواع مختلف ادبی»<sup>۱</sup> و مصداقهای عینی ادبیات (غزل، قصیده، داستان، رمان و...) هر یک کارکرد خاص تری هم دارند. مثلاً می‌گویند یکی از ارزشهای معرفتی در داستان و نمایش، ارزش روان شناختی آنهاست. بارها به تأکید گفته‌اند که «داستان نویسان بیش از روان شناسان طبیعت انسان را به ما می‌شناسانند.» و یا مثلاً خدمت بزرگی که «رمان» به ما می‌کند این است که زندگی درونی شخصیت‌های داستان را آشکار می‌سازد و یا با مطالعه برخی قصاید مدحی گذشته، می‌توان ساختار اجتماعی عصر شاعر را بررسی نمود.

تا اینجا از دو عنصر «لذت» و «فایده» در ادبیات صحبت کردیم. هر دوی این عناصر جزو ماهیت ادبیات‌اند، یعنی اینکه تصور ادبیات منهای لذت و فایده ناممکن است. پس این دو عنصر، جزو ذات ادبیات‌اند. اینک می‌خواهیم در مورد موضوع دیگری سخن بگوییم: وظیفه ادبیات. عده‌ای برآنند که وظیفه ادبیات رهانیدن ما، اعم از نویسنده، شاعر یا خواننده، از فشار هیجانات است. بیان هیجانات ما را از فشار آنها رهایی می‌دهد. چنانکه می‌گویند تماشاگر «تراژدی» و خواننده داستان نیز احساس رهایی و تسکین می‌کنند زیرا هیجانات در بیرون از آنان تمرکز می‌یابد و در پایان بر اثر تجربه ذوقی «آرامش ذهن» به آنان دست می‌دهد.

اما آیا ادبیات، ما را از فشار هیجانات رهایی می‌بخشد یا هیجانات ما را برمی‌انگیزد؟ پاسخ این پرسش در حوزه رابطه ادبیات و روان‌شناسی قابل بررسی و از عهده بحث ما خارج است. آنچه مسلم است اینکه هنرها به‌طور کلی و ادبیات در نوع عالی آن، در ما هیجانی را برمی‌انگیزانند. این هیجان بیشتر از رهگذر دیدن و درک رابطه‌هایی است که قبلاً وجود نداشته است و یا از وحدتی، که در کل یک اثر هنری وجود دارد، سرچشمه می‌گیرد.

۱- در این مورد، در مباحث آینده به‌طور مفصل بحث خواهیم کرد.